

ماهنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی^۱

سال سیزدهم - شماره دوازدهم - اسفند ۱۳۹۹ - شماره پیاپی ۵۸

بازتاب مؤلفه‌های ادبیات عامه شیراز در ادبیات داستانی معاصر

(مطالعه موردی: پانزده مجموعه داستان کوتاه و پنج رمان)

(ص ۲۲۱-۲۰۳)

علی قنواتی^۲، مصطفی ندیم^۳

تاریخ دریافت مقاله: فروردین ۹۹ تاریخ پذیرش قطعی مقاله: مرداد ۹۹

چکیده

ادبیات داستانی معاصر نگاه ویژه‌ای به عناصر و مؤلفه‌های فرهنگ عامه شیراز در دوره پهلوی داشته است. در پژوهش حاضر با توجه به گستردگی مؤلفه‌های فرهنگ عامه، بازتاب ادبیات عامه شیراز از دریچه واکاوی بیست اثر داستانی شامل پانزده مجموعه داستان کوتاه و پنج رمان مورد بررسی قرار گرفته است. شیوه گردآوری داده‌ها به صورت کتابخانه‌ای و روش تحقیق، توصیفی - تحلیلی بوده است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد استفاده از لهجه شیرازی، بهره‌گیری از ضرب‌المثل‌های شیرازی و غیر شیرازی، ترانه‌ها و تصنیف‌های شیرازی در ادبیات داستانی معاصر فراوان بوده اما متلها و قصه‌ها حضور کم‌رنگی داشته‌اند. برخی تصنیف‌ها و متل‌های شیرازی به کار رفته، بیانگر برخی حوادث اجتماعی و تاریخی شیراز در دوران پهلوی از جمله ماجرای سیف‌القلم، متحدالشکل شدن لباسها و نیز وضعیت دستمزد کارکنان اولین کارخانه نساجی شیراز بوده است. به طور کلی با توجه به سبک نویسندگی و علایق بومی نویسندگان ادبیات داستانی، بازتاب ادبیات عامه شیراز در سووشون، شلوارهای وصله‌دار، شهری چون بهشت، کوچه زنبورک‌خونه، سنگ‌صبور، چراغ آخر، اجاق کور و بارونی نسبت به دیگر آثار ادبی پررنگتر بوده است.

واژه‌های کلیدی: شیراز، ادبیات عامه، لهجه، ترانه، ادبیات داستانی

۱- تمام مجلات علمی پژوهشی کشور از ابتدای سال ۹۸ به دستور وزارت علوم به مجلات علمی تغییر نام داده‌اند.

۲- دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه شیراز، (ali.ghanavati@shirazu.ac.ir)

۳- دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه شیراز، (mnadim@shirazu.ac.ir)

**Reflection of the components of Shiraz popular literature in
contemporary fictional literature
(Case study: Fifteen collections of short stories and five novels)**

Ali Ghanavati^۱, Mostafa Nadim^۲

Abstract

Contemporary fictional literature has had a special look at the elements and components of Shiraz folklore in the period of Pahlavi. In the present study, considering the extent of the components of folklore, the reflection of Shiraz has been studied popular literature through of analysis of 20 fictional works including fifteen collections of short stories and five novels. The collected data in this article based on library resources have been analyzed in a descriptive-analytical method. The results show that the use of Shirazi dialect, Shirazi and non-Shirazi proverbs and Shirazi songs and chansons have been abundant in Contemporary fictional literature, but fictions(Matal) and stories have had a small presence. Some of the used Shirazi chansons and fictions indicate some of the social and historical events of Shiraz during the period of pahlavi, such as the story of Saif al-Qalam, the uniformity of clothes, and the situation of the wage of employees of the first textile factory of shiraz. generally, according to the style of writing and indigenous interests of fiction writers, the reflection of Shiraz popular literature in Sou va shoun, patchy pants, a city like Behesht, the Alley of Zanboorakkhooneh, The Patient Stone, the last light, The extinguished oven and Barooni has been more considerable compared to other Literary works.

Keywords: Shiraz, folklore, dialect, song, fictional literature.

1- PhD student in the history of Islamic Iran, Shiraz University.
(ali.gh19@yahoo.com)

2- Associate Professor, Department of History, Shiraz University.
(mnadim@shirazu.ac.ir)

مقدمه و بیان مسئله

پس از عصر مشروطه در ایران، فرهنگ‌عامه به عنوان یکی از مضامین مهم، در بسیاری از رمانها و داستانهای کوتاه به کار گرفته شد. فرهنگ‌عامه اصطلاحی کلی است برای جنبه‌هایی از فرهنگ بشری که از طریق شفاهی، مشاهده، تجربه و تقلید به زندگی مردم منتقل میشود. (فرهنگ عامه، تمیم‌داری: ص ۱۱). این اصطلاح را اولین بار ویلیام جان تامس^۱ باستان‌شناس انگلیسی به کار برد که به نحوه زندگی انسانها در طبیعت، رفتارها و همچنین به معانی مشترکی گفته میشود که عامه مردم جامعه در زندگی روزمره با آن سروکار دارند. (مطالعات فرهنگی درباره فرهنگ عامه، استوری: ص ۱۷).

فرهنگ‌عامه را معادل واژه فولکلور دانسته‌اند. فولکلور مرکب از دو کلمه لاتینی folk به معنای «توده مردم و عامه» (در مقابل خواص) و lore به معنای «دانش، ادب و مجموعه‌ای از معارف و دانستنیهای غیر تخصصی» است. فولکلور در فارسی به فرهنگ‌عامه، فرهنگ‌عوام و دانش‌عوام ترجمه شده و صادق‌هدایت آن را معادل فرهنگ‌توده دانسته است. (ادبیات عامه ایران، ذوالفقاری و محجوب، ص ۳۵). البته اخیراً برخی جامعه‌شناسان، فرهنگ یا دانش‌عوام را با توجه به وسعت قلمرو فرهنگ و وجود باورهای گوناگون در تمامی گروه‌ها اعم از خواص و عوام، معادل مناسب و دقیقی برای اصطلاح فولکلور نمیدانند. (زمینه فرهنگ‌شناسی، روح‌الامینی: ص ۸۰-۸۲). میتوان گفت مقصود نهایی از این کلمه کلیه مفاهیمی است که زندگی واقعی توده مردم یک کشور را در برمیگیرد. هر کشوری که سایه‌روشن تاریخ در آن زیاده‌تر به چشم بخورد، دارای فولکلور پرمایه‌تری است. (یازده مقاله در زمینه فرهنگ عامه، همایونی: ص ۸۶-۸۷).

طبق نظر هدایت فرهنگ مردم را میتوان به سه‌بخش تقسیم کرد: ۱- آیینها و آداب و رسوم: شامل برگزاری نوروز، ازدواج، عزاداری، مناسبتها و... ۲- ادبیات‌عامه: شامل مثلها، مثلها، لالاییها، ترانه‌ها، قصه‌ها و... ۳- هنرهای‌عامه: شامل هنرهای نمایشی (نقالی، پرده‌خوانی، تعزیه، خیمه‌شب‌بازی و...) و صنایع‌دستی (فرش‌بافی، خاتم‌کاری، میناکاری، منبت‌کاری و...). (فرهنگ عامیانه مردم ایران، هدایت: ص ۲۳۳-۲۵۴).

برای دستیابی به تحلیلهایی عمیق‌تر در باب مؤلفه‌های فرهنگ عامه یک شهر میبایست در پژوهشها به صورت میان‌رشته‌ای عمل کرد. ادبیات نهادی اجتماعی است و از زبان، به عنوان وسیله بیان مطالب خود استفاده کرده و زندگی را که یک واقعیت اجتماعی است، به نمایش درمی‌آورد. (چشم‌اندازی از ادبیات و هنر، ولک: ص ۹۸-۹۹). بنیاد بسیاری

۱- William John Thames

از مؤلفه‌های فرهنگ عامه به روزگاران کهن میرسد و بسیاری از متون ادبی سرشار از آنها است و این امر پیوند عمیق و دیرینه ادبیات این مرزوبوم را با فرهنگ عامه آن نشان می‌دهد. مثلاً مراسم ختنه‌سوران در قابوسنامه کیکاووس بن وشمگیر زیاری (قرن ۵ق) انعکاس یافته و سعدی به کشتن مرغی که اذان می‌گوید باور دارد! شاهنامه نیز منبع عظیمی از فرهنگ عامیانه ایران زمین است. (بازده مقاله در زمینه فرهنگ عامه، همایونی: ص ۸-۴۷). با توجه به پیوند عمیق ادبیات و فرهنگ عامه، میتوان از طریق واکاوی ادبیات داستانی معاصر به شناخت عمیقی از فرهنگ عامه یک ناحیه یا منطقه خاص دست یافت.

در پژوهش حاضر با توجه به گستردگی عناصر فرهنگ عامه از طریق واکاوی بیست اثر داستانی معاصر به مقوله ادبیات عامه شیراز که یکی از مؤلفه‌های اصلی فرهنگ عامه این شهر است، پرداخته میشود. این بیست اثر ادبی شامل پنج رمان سووشون، کوچه زنبورک-خونه، سنگ صبور، طبل آتش، درماندگان عشق و پانزده مجموعه داستان کوتاه شامل شلوارهای وصله‌دار، شهری چون بهشت، چراغ آخر، اجاق کور، بارونی، خانه خانه خودمان، خانه‌ای که آتش گرفته بود، دیو، خلق روزگار، سه قطره خون، سگ ولگرد، سیری در جذبه و درد، قصه‌های رسول، کوچه باغهای اضطراب و مدّ و مه میشود. بازتاب ادبیات عامه شیراز در ادبیات داستانی معاصر در قالب کاربرد لهجه شیرازی، استفاده از لهجه داشها و لوتیها، بهره‌گیری از مثلها، متلها و قصه‌ها و همچنین استفاده از شعرها، ترانه‌ها و تصانیف محلی قابل بحث و بررسی است. در واقع این پژوهش در پی پاسخگویی به سؤالاتی از این قبیل است: ۱- در کدامیک از کتب ادبی معاصر ادبیات عامه شیراز بازتاب گسترده‌تری داشته است؟ ۲- آیا توجه به ادبیات عامه شیراز در آثار نویسندگانی که متولد این شهر هستند، بیشتر بوده است؟ ۳- کدامیک از مقوله‌های مربوط به ادبیات عامه شیراز در ادبیات داستانی معاصر بازتاب کمتری داشته است؟

پیشینه و روش تحقیق

بررسی مؤلفه‌های ادبیات عامه شیراز از طریق کنکاش ۲۰ اثر داستانی در نوع خود بدیع و جدید مینماید و تاکنون در این زمینه پژوهشی صورت نگرفته است؛ اما در برخی پژوهشها به صورت موردی به بازتاب ادبیات عامه اشاره شده است. در این پژوهش، شیوه گردآوری داده‌ها به صورت کتابخانه‌ای و روش تحقیق به صورت توصیفی - تحلیلی بوده است. ابتدا منابع مرتبط با موضوع مشخص و سپس اطلاعات مورد نیاز فیش‌برداری شد. فیشها بر مبنای موضوعی کدگذاری و دسته‌بندی و پس از بررسی موارد استخراج شده، به استنتاج و تجزیه و تحلیل داده‌های موجود پرداخته شد. سرانجام یافته‌های تحقیق به تقریر درآمد.

۱- کاربرد لهجه شیرازی در ادبیات داستانی معاصر

در اصطلاح زبانشناسی، لهجه به مؤلفه‌ها یا مشخصه‌های تلفظی‌ای اطلاق می‌شود که خاص ناحیه جغرافیایی یا طبقه اجتماعی خاص است. (فرهنگ اصطلاحات ادبی، داد: ص ۴۱۸). لهجه با وجود تغییراتی که در طول زمان دچار می‌شود، به سبب نزدیکی و پیوستگی با عامه مردم، یکی از مؤلفه‌های مهم ادبیات عامه است. ادبیات داستانی محل مناسبی برای حضور بسیاری از عناصر زبانی از جمله زبان عامیانه، محلی و بومی است. آثار ادبی پر است از اصطلاحات، ترکیبات، ضرب‌المثلها و ... که منبع مناسبی برای پژوهشهای ادبی، فرهنگی و زبان‌شناسی است. استفاده از لهجه شیرازی در ادبیات داستانی معاصر کاربرد زیادی داشته است. البته برخی نویسندگان از این لهجه بیشتر استفاده کرده و برخی نیز بهره کمتری برده‌اند.

رمان سووشون بهره زیادی از لهجه شیرازی برده است: «گاسم (شاید) امتحانش خوب نشده که هنوز نیامده». (سووشون، دانشور: ص ۵۸). «خانم بچه‌ها گراته (بهانه) می‌گیرند ... عاجز بی جزم کردند». (همان: ص ۶۶). «تا تو منع مؤ کردی، مو شمردم صد و سی مورچه که رفت تو ای سوراخو». (همان: ص ۲۹). «از حرفهایشان چیزی دستگیرم نشد. واگوشک (رازگونه) میگفتند». (همان: ص ۲۸۹). «زری خواست واسرنگ برود (حمله کردن) تو دل پسرش و حق بی‌ادبیش را کف دستش بگذارد». (همان: ص ۳۶). «هر روز یک آرمه‌داری (ویارانه) برایش فراهم می‌کرد». (همان: ص ۱۳۵). «حوصله آتم و اُتوم (تشریفات) عزت‌الدوله را ندارم». (همان: ص ۳۰۵). «از کی تا حالا اینطور جی‌جی‌باجی (خواهرخوانده) دختر حاکم شده بود». (همان: ص ۳۶). «پسرها شافوت (سوت) میزنند». (همان: ص ۲۷۲). «فردوس تو خانه ما بود که ... استخوان ترکانید. قُپش گل انداخت». (همان: ص ۹۲).

در «شهری چون بهشت» نیز لهجه و اصطلاحات شیرازی مورد استفاده قرار گرفته که نشان‌دهنده توجه زیاد دانشور به ادبیات عامه شیراز می‌باشد: «دخترم الان میمیره، سه روزه مٹ مار پیچ و تو (تاب) میخوره». (شهری چون بهشت، دانشور: ص ۸۲). «قربونت بشوم سماور کجو (کجا) بید؟ بچم بد خو (خواب) میشه». (همان: ص ۸۴). «خوب کاکو، انگار نجیب شده‌ای، ... چتو (چگونه) نگهت داشته؟ گاسم (شاید) چی خورش کرده- ای». (همان: ص ۱۳۰). «عجب انچوچکهای (یک نوع آجیل، تخمک میوه‌ای است که بو میدهند) رنجی (ریز) یه ها». (همان: ص ۱۳۱). «پاتو بذار رو دوتا چشم (چشم‌ام) ... بلبل چرو (چرا) حرف نمیزنی؟» (همان: ص ۱۳۷). «رو به هفت کوه سیاه^۱. ترش بالو (آبکش) به کفگیر می‌گه برو هف سولاخی». (همان: ص ۱۳۱). «آقو (آقا) ... انگار ای کوهه آبتنه. دل و دلشه (مالاماله)، ... ماه یا او ستارثو که مئه الماس میدرخشه آبتنش کرده. گاسم (شاید

۱- اصطلاحی شیرازی است، یعنی رویم به کوه سیاست نه به شما.

هم) این سیاه سوخته اونا رو پنجیر (نیشگون) گرفته ... نه آقو؟» (همان: ص ۱۳۳). «زنکه خرس گنده تو حجله پسرش پلنگک (بشکن) میزد». (همان: ص ۱۴۰). «منم رفتم سرمو کردم تو خورک (بادگیر آشپزخانه) آهها کشیدم که نگو». (همان: ص ۱۴۱). «الهی تول (تاول) داغ تو گلوшон بزنه». (همان: ص ۱۴۰). «کجو (کجا) میری؟» (همان: ص ۱۴۲). «یه عالمه جواهر از زن ارباب اولم وباری (عاریه) کردند و مثل یابو بار اسبری (بار آسیا بری) به خودشون زلم زیمبو آویزون کردن». (همان: ص ۱۴۰).

کاربرد اصطلاحات شیرازی در «سیری در جذبه و درد» نیز دیده میشود: «من و دخترم یک روز سر تموم رو دار قالی میشینیم و از کمر میشیم (کمر درد شدید گرفتن)». (سیری در جذبه و درد، فقیری: ص ۹۳). «گذاشته بود کفترهایش باخت برون». (همان: ص ۴۷). در واقع چنانچه کبوتری پس از پرواز روزانه به محل اصلی خود باز نمیگشت و در جایی دیگر گرفتار میشد، به اصطلاح میگفتند باخت کرده و به صاحب اولیه آن میگفتند باخت داده است. «جوطی فالوده». (همان: ص ۵۱). جوطی ظرف چوبی استوانه‌ای شکل دو جداره‌ای بود که به شیوه سنتی در آن فالوده درست میکردند.

در «کوچه زنبورک‌خونه» نیز کاربرد اصطلاحات و لهجه شیرازی پر رنگ بوده است: مادر در مطبخ در حال ریختن برنج در «ترشباله» (آبکش) بود. (کوچه زنبورک‌خونه، ندیم: ص ۱۷۳). میزعامو حسن^۱ از بازار مسگرها یک سلفه‌دان^۲ خرید. (همان: ص ۱۵۵). خاله‌جان زربگم و خال قزی سارا^۳ نیز آمده بودند. (همان: ص ۲۹). «داچی^۴ منم میام». (همان: ص ۴۲). «خانوم دوسی^۵ یک ایرادی میگرفت». (همان: ص ۴۳). «از هر درختی نمیشد برای آبرک (تاب بازی) استفاده کرد». (همان: ص ۴۴). «باریکلو (بارک الله) میز حسین هم جوی (جای) خوبی بستی (بستی) و هم خیلی محکمه اما میخواستی جوری گرن (گره) بزنی که فردو (فردا) ... برای باز کردنش به عتابه (زحمت) نیفتیم». (همان: ص ۴۵). «اگه بی- احتیاطی نکنی وایسو (بمان) اما طولش نده و بی تاشونه نرو^۶». (همان: ص ۴۸). «چقد

۱- در شیراز بیشتر عامو تلفظ میشد، نه عمو. (ندیم، ۱۳۹۵: ۲۹).

۲- از واژه سرفه‌دان گرفته شده است. وقتی یکی از اعضای خانه دچار سرما خوردگی و سینه‌درد میشد، خلط خود را در سلفه‌دان میانداخت.

۳- زربگم، مخفف بیگم است. به زنان سادات در شیراز قدیم بیگم و به دختر خاله، خال قزی میگفتند. قزی واژه‌ای ترکی به معنای دختر است.

۴- در شیراز معمولاً به برادر بزرگتر داچی و به برادر کوچکتر کاکو میگفتند. کاکو اصطلاحی بوده که بیشتر بین افراد رایج بوده نه بین برادرها.

۵- به مادر بزرگ پدری، خانم دوسی گفته میشد.

۶- بی تاشونه کاری کردن یعنی بدون فکر و اندیشه کاری کردن، احتیاط نکردن.

بابات خدایامرز دمیختو دوس دوشت دوره‌الجون^۱ مٹ تو». (همان: ص ۱۸۶). «یکیشو میارم پویین (پایین) تا سیل (نگاه) کنی». (همان: ص ۷۱). «ماهی جودا (په‌ودیهای شیراز) دووی یکا بسه (تنها دوی مؤثر) حلیمه هست». (همان: ص ۷۶). «یه دونه لیمو شیرین پیدو (پیدا) کن ... گاسم (شاید) افاقه کنه». (همان: ص ۱۴۶).

کاربرد لهجه شیرازی در «اجاق کور» نیز به چشم می‌خورد: «چشمم کف پاش واسی خودش یه مرده». (اجاق کور، فقیری: ص ۴ و ۳). «خدا یک و بنده هزار یا جای من توی این خونه است یا این بچه گربه». (همان: ص ۱۰۷). «به ما طعنه و پولکه میزد». (همان: ص ۱۰۸). «کاکو سیل کن (نگاه کن) طفلکی سروکارش به کجا کشیده، دختر مرحوم آقا داچی سقط فروشه». (همان: ص ۹۹). «چیشم کف پاش یه جوون بتمام معنیه». (همان: ص ۱۱۵). «روب کوه سیاه دوره آخرالزمونه». (همان: ص ۱۲۷). «گاسم (شاید) گشنه باشه». (همان: ص ۵۸). «بیا و سیل کن. روب کوه سیاه. دخترها آب بی لُقوم خورده (بی ادب و بی تربیت) شدند. وای میسن تو رو آدم با آدم یک و دو می‌کنند». (همان: ص ۱۱).
 رمان طبل آتش این نکته را آشکار میکند که در شیراز برای اسامی اشخاص، لقب گذاشته می‌شد. برای مثال: قدیر موشو (طبل آتش، شیرزادی: ص ۷۷)، مصطفی شَلو (همان: ص ۵۱)، لطفعلی کچل (همان: ص ۵۵). این رمان چند بار نیز از لهجه و اصطلاحات شیرازی بهره برده است: «رشید با خنده ولرم قبا سوختگی^۲ به چهره استاد الیاس نجار نگاه کرد». (همان: ص ۶۸). «گلوپ (چراغ) ما اگر تا ده و یازده و بیشتر روشن بماند...». (همان: ص ۸۵). «با کی کار دارید آقو (آقا)؟» (همان: ص ۲۱۸).

در «چراغ آخر» نیز از لهجه شیرازی استفاده شده است: «ماشالو چشمم کف پات، تو دیگه مرد گنده‌ای هستی». «بیا ... این دختر کل عباسعلی بقالو واست بگیرم. دختره ... از لُپاش خون می‌چکه. بوواشم (پدرش) دستش بدهنش میرسه». (چراغ آخر، چوبک: ص ۹۱ و ۹۰). «اگه توسون (تابستان) بود آدم پس میفتاد. من یه سالی تو توسون اومدم

۱- همان دور از جون (جان) است. زمانی استفاده میشود که گوینده فردی را با فرد فوت شده‌ای مقایسه کند.

۲- در خصوص این اصطلاح در یکی از داستانها آمده است: آقای ناظم صدبار گفته بود کت و شلوار بپوشید، اما شاگردان همچنان با عبا و سرداری و عمامه و کلاه قجری به مدرسه می‌آمدند. ناظم یک خط کش و قیچی و میزی دم در مدرسه گذاشت. هر کس وارد میشد و کت و شلوار و کلاه پهلوی نداشت فی الفور سرداری یا عبا، یا قبا، یا ارخالق وی را می‌کنند و بدون توجه به فن خیاطی خط کش را می‌گذاشتند و قیچی را پشتش، و صاف صاف می‌بریدند. شاگردان با تأسف لباس بریده را می‌پوشیدند و با لب آویزان وارد مدرسه شده و اسباب خنده دیگران میشدند. (شلوارهای وصله‌دار، پرویزی: ص ۹۱ و ۹۲).

بوشهر که برم کربلا تو همون بوشهر آزار مراق گرفتیم. گلاب تو روتون، هی قی، هی اشکم، تا برگردوندم شیراز». (همان: ص ۱۹).

کاربرد لهجه و اصطلاحات شیرازی در «مد و مه» و «سنگ صبور» نیز به چشم می‌خورد: «بیرون باران جل و جل (تند تند) میریخت و ناودان صدا میکرد». (مد و مه، گلستان: ص ۷۲). «با بویی چرزیده (سوخته) از پله نمور مورب بالا آمد». (همان: ص ۱۳۹). «وقت رفتن شد. آفتاب هم ورچید(غروب کرد)». (همان: ص ۴۰). در برابر ترکیب آفتاب ورچیدن، ترکیب «آفتاب پهن شدن» در فارس به کار میرفت که به معنی طلوع آفتاب بود. «گاسم (شاید) مردک خودش خونه زندگی داشته. گاسم شب بردتش باغ ... اونا که صیغه میسونن ... همشون میان شاهچراغ زیارت که ایشالو شاهچراغ کمرشون بزنه». (سنگ صبور، چوپک: ص ۲۴ و ۲۵). «گاسم (شاید) احمد آقا دلش منو بخواد». (همان: ص ۳۵). «از بس بارون خورده بود، تر تلیس (خیلی خیس) شده بود». (همان: ص ۵۰). «گاسم تکونم داد ... گاسم ... درش بیاره». (همان: ص ۵۱). «کاکو ای چک و چرندا چیه که میگی؟ ... رو بکوه سیاه». (همان: ص ۳۱۴). در این رمان چندین مرتبه دیگر نیز از عبارت «رو بکوه سیاه» استفاده شده است. (همان: ص ۲۳۳ و ۲۳۴).

«بارونی» و «خانه خانه خودمان» نیز دربردارنده عباراتی با لهجه شیرازی میباشند: «چن چنه (کم کم و مدام چیز خوردن) میکنم». (بارونی، فقیری: ص ۱۰۳). «رو به کوه سیاه چه مردهایی پیدا میشوند» (همان: ص ۱۱۰). «از کجا معلوم که دختره مال خودش باشه ... گاسم دزدیده باشدش». (همان: ص ۱۱۱). «بچه‌م جلوم پل پل بکنه (بمیره) اگه دروغ گفته باشم». (همان: ص ۱۱۱). «برای خودش یه مرده، چشمم کف پاش». (همان: ص ۱۴۸). «قرار شد برای برادرم کت پدرم را ایر اورو (این طرف و آن طرف) کنند». (خانه خانه خودمان، فقیری: ص ۱۵). «چه بچه‌های کمرویی درست مثل کاکام (برادرم)». (همان: ص ۲۰). «شما پا بیذارید(بگذارید) ما سر میذاریم». (همان: ص ۲۵). «کاکو آدم خوب از دور جار میزند ... ماشالله چشمهام کف پاش برای خودش مردی شده». (همان: ص ۲۵).

علاوه بر داستانهای فوق، در برخی داستانهای دیگر نیز از لهجه شیرازی استفاده شده است: «چنار مچد (مسجد) نو و شیسون (شبیستون) مچد وکیل بری (برای) چی چی گذوشتن». (خلق روزگار، همایونی: ص ۷۸). «کاکو ... چه چیزا ... دیدنی اموات که نیومدین ... یه فنجون چای تلخ چه قابلی داردا! آدم وقتی میخوات حرف بزنه باید یه چکه آب هم باشه گوش و گلوش و تر کنه». (خانه‌ای که آتش گرفته بود، شاپوریان: ص ۱۰۲). «به به! نره خرا! مثل قوالها صورتک زدی؟ مگه اینجا دسته هفت صندوقی آوردن؟» (شلوارهای

وصله‌دار، پرویزی: ص ۴۱). چندین بار نیز از واژه «آقو»^۱ به جای کلمه «آقا» استفاده شده است. (قصه‌های رسول، پرویزی: ص ۱۷۶-۲۰۵).

۱-۱- لهجه داشها و لوطیهای شیراز

اگرچه واژه الواط از لوطی گرفته شده اما مفهوم آن متفاوت است. لوطیها مردانی سرخوش بودند که «به گنجشک روزی بودن بسنده میکردند». اساساً کلمه لوطی به معنای لخت و بی چیز از همینجا گرفته شده است. در واقع در دوره قاجار اگرچه گاه در محلات شیراز برخی الواط زنان را مورد بی حرمتی قرار میدادند اما در کنار این اجامر و اوباش، همیشه لوطیها و پهلوانانی بودند که همه اهالی یک محل با وجود آنها احساس آرامش میکردند. با شکل‌گیری بافت جدید شیراز و تحولات اجتماعی دوره پهلوی، پهلوانان گذشته با تغییری در ظاهر در زورخانه‌ها برای خود جایی یافتند، ولی حضورشان در محله‌ها مثل گذشته پررنگ نبود. از طرفی اوباش در قیافه‌های جدید با کت و شلوار خاص و کلاه شاپو و دستمال یزدی حضور یافتند. (خیابان کریم‌خان‌زند، ندیم: ص ۱۳ و ۲۱۴). در ادبیات داستانی معاصر از لوطیهای شیراز یاد شده (قصه‌های رسول، پرویزی: ص ۱۹۸؛ سووشون، دانشور: ص ۲۹۹ و ۱۲۵)، اما به طور کلی به دو شخصیت داش اکل و دایی شکری به عنوان دو لوطی معروف شیراز بیشتر پرداخته شده است. در این داستانها میتوان با لهجه خاص این افراد نیز بیشتر آشنا شد.

ماجرای لوطی بودن داش اکل در زیر سایه عشق رمانتیک محصول هدایت، کم‌رنگ شده است. داستان داش اکل بازگو کننده برخی روابط اجتماعی و از جمله جایگاه و تفاوت‌های اخلاقی لوطیها و الواط در شیراز است. داش اکل در همان حال که محله را قُرُق میکرد، کاری به کار زنها و بچه‌ها نداشت. با مردم به مهربانی رفتار میکرد و اگر اجل برگشته‌ای با زنی شوخی میکرد یا به کسی زور میگفت، سر و کارش با داش اکل بود. او از مردم دستگیری میکرد، بخشش مینمود و بار مردم را به مقصد میرسانید. (کوچه زنبورک- خونه، ندیم: ص ۷۲ و ۷۳). وی گاهی به کاکارستم (یکی از الواط و اوباش شیراز) میگفت: «میدانی چیه، این بی غیرت بازیها، این دون بازیها را کنار بگذار، ... هر شبه خدا جلو راه مردم را میگیری؟ به پوریای ولی قسم اگر دو مرتبه بد مستی کردی سبیلت را دود میدهم، با برکه همین قمه دو نیمت میکنم.» (سه قطره خون، هدایت: ص ۵۷-۶۰). وقتی بعد از

۱- شیرازها با آوردن پسوند (او) در پی هر واژه، اسم نکره را معرفه میسازند. در گویش تهرانی به آخر اسم (ه) اضافه میشود، مانند دختره! در عربی (ال) به اول کلمه اضافه میشود. در انگلیسی the. (شیراز از گل بهترو، سمندر: ص ۹۱).

۲- لوطی در این‌جا مترادف با داشها، مشتتیا و جوانمردان است و با لوطی در معنای مطرب متفاوت است.

مرگ حاجی صمد، داش اکل به عنوان امین او در انجام وصیت حاجی انتخاب شد، از شبگردی و قرق کردن محله کناره گرفت. رقیباناش «دو به دستشان افتاده برای داش اکل لغز میخواندند ... در قهوه‌خانه پاچار اغلب توی کوک داش اکل میرفتند». کاکا رستم میگفت: «سر پیری معرکه‌گیری! یارو عاشق دختر حاجی صمد شده! گزلیکش را غلا کرد! خاک تو چشم مردم پاشید. کتره‌ای چو انداخت تا وکیل حاجی شد و همه املاکش را بالا کشید. خدا بخت بدهد». (همان: ص ۶۴-۷۳).

در داستان «کفترباز» از لوطی دیگری به نام «دایی شگری» سخن به میان آمده و توصیف ادبیات و لهجه او و اطرافیانش نیز جالب و شنیدنی است. در این داستان در قهوه-خانه «تل عاشقان» شیراز، «داشها و لوطیها و داییه‌های محلات در شازده و لب آب و دروازه سعدی و شاه داعی‌الله، گله بگله رو گلیمها و حصیرها لم داده بودند». دایی شگری و دایی رحمان هم در میان آنها بودند. «دایی شگری رفیق‌باز و جوانمرد و دست و دل باز و لوطی بود و دایی رحمن گرفته و اخمو و بامبول زن و چاچول باز و نالوطی». دایی شگری با لحن گزنده‌ای به او گفت: «هرکی یه جوخه مفلق داشت که با هزار تا شافوت (سوت) و دستک، تنگ بوم بپروونه بهتره بره همون حناسابی خودشو بکنه تا کفتربازی». دایی رحمن اینچنین جواب داد: «تو چقده خوب بود که عوض این چس‌ناله‌ها میرفتی کنج خونت پهلو لچک بسر (مادرت) مینشسی تا قصه بی‌بی گوزک واست تعریف کنه. تو رو چکار به کفتر پرونی؟ تو حالا باید بری گردو بازی. تو هنوز دهننت بو شیر میده». (چراغ آخر، چوبک: ص ۸۲-۸۶).

در جای دیگری دایی شگری بعد از اینکه اصرار مادرش را در خصوص زن گرفتن میبیند با ادبیات خاص خودش میگوید: «آخه کیه که بیاد دخترشو به یه کفترباز شور (شوهر) بده؟ من مرد زن کجا بودم؟ من همین قرّ و فرّ کفترام و ناز و نوزشونو به دنیا نمیدم. زیون بسته‌ها توقع هیچم از آدم ندارن». نه چادر میخوان، نه چاقچور میخوان، نه روبنده میخوان، نه النگو و سینه ریز میخوان. «به همین یه موج (ماچ) خشک و خالی که واسشون بکشی دلشون خوشه ... یه نه میگم و نه ماه به دل نمیکشم». من اصلا اهل «این حرفا نیستم که پیام واسیه خودم دردسر دُرس کنم. میخوای فردا برو بچه‌های دروازه سعدی و زیر بازارچه فیل، به پروپای زنون نگاه کنن و واسش دستک و شافوت (سوت) بززن؟» (همان: ص ۹۱-۹۳).

۲- مثلها، مثلها و قصه‌ها

۲-۱- مثلها

ضرب‌المثلها معانی فراوانی را در لفظی اندک جمع میکنند و یکی از مؤلفه‌های فرهنگ و به ویژه ادبیات عامه محسوب میشوند. در ادبیات داستانی معاصر مورد مطالعه ضرب-المثلهای زیادی به کار رفته است. برخی از این مثلها خاص شیراز بوده و برخی در

شهرهای دیگر ایران نیز مورد استفاده قرار می‌گرفته است. در سووشون ضرب‌المثلهایی از این قبیل به کار رفته است: «بچه یکی یکدانه یا خل میشه یا دیوانه». (سووشون، دانشور: ص ۱۶۵). «امروز مهمانان هستم و صد ساله دعاگو». (همان: ص ۱۳۸). «تو که لالایی بلدی چرا خودت خوابت نمیبرد؟» (همان: ص ۶۳). «آن وقت خر بیار و معرکه بار کن». (همان: ص ۹۸). «شلخته درو کنید تا چیزی گیر خوشه‌چینها بیاید». (همان: ص ۲۶۹). البته این جمله بعدها به ضرب‌المثل تبدیل شد. «کفش بده، کلاه بده، دو قاز و نیم هم بالا بده». (همان: ص ۳۸). «مادر را دل بسوزد، دایه را دامان». (همان: ص ۱۴۹). «کوه به کوه نمیرسد، آدم به آدم میرسد». (همان: ص ۲۱۱). «آدم گدا و این همه ادا؟!». (همان: ص ۱۷۴). «لا اله الا الله، مرد پیش از چوب شالله زن». (همان: ص ۲۷۴). «سید اشرف مرده‌اش عزا، زنده‌اش هم عزا». (همان: ص ۲۹۹). «به پیرسوک (پرستو) گفتند چرا زمستان نمی‌آیی؟ گفت: مگر تابستان چه گلی به سرم زدیدی؟» (همان: ص ۲۵۶). «به آقا عرض کن از خر شیطان بیاید پایین». (همان: ص ۲۵۰).

در «اجاق کور» نیز ضرب‌المثلهای فراوانی به کار رفته است: «یه نونی براتون بپزم که دست خوش بهم بگید». (اجاق کور، فقیری: ص ۱۰۶ و ۱۰۷). «صاحب دیون خرت برون، چکار داری به نرخ نون». (همان: ص ۱۶). «شانس که برمیگرده پالوده هم دندون میشکنه». (همان: ص ۱۸). «بپا چرمت سگ نبره، وقتی که برد، برد». (همان: ص ۱۹). «الهی که نون بدوه آب بدوه، بچه من هم عقبشون باشه و بهشون نرسه». (همان: ص ۲۰). «هر کوری پیش پای خودش رو بهتر از دیگران میبینه». (همان: ص ۲۲). «اگه هوسه همین هم بسه». (همان: ص ۱۳۷ و ۱۳۸). «از قدیم ندیما گفتن مالی که رو صاحب نره دزدیه». (همان: ص ۴۳).

«شهری چون بهشت» نیز مثللهای چندی را در خود گنجانده است که اکثر آنها با لهجه شیرازی بیان شده‌اند: «از لاعلاجیه که به گربه میگن خانوم باجی». (شهری چون بهشت، دانشور: ص ۱۳۰). «ترش بالو (آبکش) به کفگیر میگه برو هف سولاخی». (همان: ص ۱۳۱). یعنی فردی که خود دارای کلی ایراد است، از فرد دیگری که ایرادهای کمتری نسبت به او دارد، انتقاد میکند. «ها جون ننه‌ات بلبل، درخت زردآلو تلخه!» (همان: ص ۱۳۷). «مگه من گیسامو تو آسیاب سفید کردم؟» (همان: ص ۲۳). «اگه نخورده بودم نون گندم دیده بودم دست مردم». (همان: ص ۱۳۷).

«بارونی» هم ضرب‌المثلهای چندی را مورد استفاده قرار داده است: «این چیزا برای فاطی تنبون همیشه ... من و تو بارمون ببارمونه». (بارونی، فقیری: ص ۱۱۵). «ازونایی هستی که با یه مویز بی‌قابلیت گرمیت میشه و با یه غوره سردیت». (همان: ص ۱۱۵). «اگر حور بهشتی، بی ساخته پاخته زشتی». (همان: ص ۱۴۳). «حالا که نمیتونم یار شاطر باشم

بار خاطر باشم». (همان: ص ۱۴۴). «سرم را بشکنید ولی نرخم را نشکنید». (همان: ص ۱۴۴). «اگه بیوشی رختی، بشینی تختی، نگاهت میکنم همون وقتی». (همان: ص ۱۴۷).

در داستان لولی سرمست ضرب‌المثل «نقاره‌چی کم بود که از میمنو (میمند) آمد» با لهجه شیرازی گفته شده است که معنی قوز بالا قوز میدهد. (قصه‌های رسول، پرویزی: ص ۱۸۵). در جای دیگری آمده است «هزار تا مثل من و تو را میبرند لب رودخانه و تشنه برمیگردانند». (طلبل آتش، شیرزادی: ص ۲۰). «شما صاف و ساده‌ها نان بدبختی خودتان را میخورید و هلیم حاج عباس را هم میزنید». (همان: ص ۳۹). «میگویند به مرده که زیاد رو بدهی ... واویلا». (همان: ص ۴۸). «شنیده‌ای که میگویند ول کن بابا اسدالله؟» (همان: ص ۶۶).

رمانهای درماندگان عشق و سنگ صبور نیز حاوی چند ضرب‌المثل بوده‌اند: «نمیدونست به چه ساز او برقصه!» (درماندگان عشق، کریم‌پور: ص ۴۱). «از قدیم گفتن همجنس با همجنس کند پرواز». (همان: ص ۴۳). «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد». (همان: ص ۲۲۶). «چرا گلیم بخت من باید از کودکی سیاه بافته شود». (همان: ص ۳۹۵). «مرغی که انجیر میخوره نوکش کجه!» (سنگ صبور، چوبک: ص ۱۲). «طلاقم بده برم یه گورسونی. مهره سولاخ دار رو زمین نمیمونه». (همان: ص ۲۹). «آش کشکه خالته، بخوری پاته نخوری پاته». (همان: ص ۱۷۸). «این شتریه که دم خونیه هممون خوابیده». (همان: ص ۲۲۱). «فلفل نبین چه ریزه». (همان: ص ۴۷). «همیشه هشتم گرو نهمه». (همان: ص ۴۸). «اگر من ساربانم که میدانم شتر را کجا بخوابانم». (همان: ص ۲۶۳). اکثر مثلثای بیان شده در دو رمان اخیر هم در شیراز و هم در سایر نقاط ایران به صورت مشترک به کار میرفته و میرود.

از دیگر ضرب‌المثل‌های به کار رفته در ادبیات داستانی معاصر میتوان به این موارد اشاره کرد: «بادمجان بم آفت ندارد». (کوچه باغهای اضطراب، فقیری: ص ۱۰۷). «چای را محض ریش سفید قند میخورند». (دیو، فقیری: ص ۳۴). «بخت که برگردد پالوده هم دندان میشکند. پول سگ مصب میدود و ما هم دنبالش». (درماندگان عشق، شیرزادی: ص ۶۷). «دست تنها صدا ندارد». (دیو، فقیری: ص ۷۲). «آدم خوش معامله شریک مال مردمه». (خلق روزگار، همایونی: ص ۸۷). «شما هم خدا را میخواهید و هم خرما را». (دیو، فقیری: ص ۷۳). «بازی اشکنک داره سرشکستنک داره». (چراغ آخر، چوبک: ص ۸۹). «دیگر حنای داش اکل پیش کسی رنگ نداشت و برایش تره هم خورد نمیکردند». (سه قطره خون، هدایت: ص ۷۰). «خرشان که از پل گذشت دیگر پشت سرشان را هم نگاه نمیکنند». (خانه خانه خودمان، فقیری: ص ۶۶). «نکرده کار نبرش بکار». (همان: ص ۷۰).

۲-۲- متلها و قصه‌های عامیانه

متل سخنی است که از روی شوخی و طعنه به کسی گفته میشود. هرچند شیرازیها اساساً آدمهای متل‌گویی هستند و «منتظرند بهانه‌ای برای حرف زدن بیابند»، (باغ مارشال، کریم‌پور: ص ۹۴)، اما به طور کلی متلهای زیادی در خصوص شیراز در ادبیات داستانی معاصر به کار نرفته است. بیشترین متلها در «شلواریهای وصله‌دار» بازتاب داده شده است. در واقع شیطانترین بچه‌های شیراز بچه‌های «دروازه سعدی» بودند. بگونه‌ای که «پدر صاحب عابر بدبختی که گذارش از آن نقطه باشد، در می‌آوردند». برای مثال «گرگعلی‌خان» که یکی از آژانهای قدیمی و گردنکش فارس بود و زمانه به کلی موی او را سپید کرده و به یک مشت استخوان تبدیل شده بود، وقتی عصا زنان دم دروازه سعدی پیدایش میشد، بچه‌ها از کمین در می‌آمدند و به وی دهان کجی میکردند، ریگش میزدند و برایش میخواندند: «آی پیره پیره پیره، دستش نزن میمیره». (شلواریهای وصله‌دار، پرویزی: ص ۸۱-۸۴).

بارزترین متل ذکر شده مرتبط با «دختران صاحب‌اختیار»^۱ بوده است. صاحب‌اختیار به عنوان یکی از «حکام گردن کلفت فارس» در دوره قاجار چند ستون سنگی بدشکل و تیره و عبوس ساخت. این ستونهای سنگی را در شیراز «میل» میگفتند. بدشکلی ستونها و بی‌ذوقی سازنده آنها شیرازیان را به شوخی واداشته و برای صاحب‌اختیار متلکها ساختند و اسم ستونها را «دختران صاحب اختیار» گذاشتند. (همان: ص ۴۴ و ۴۵). در سووشون هم اشاره شده که مقصود از «دخترهای قنسول» ستونهای سنگی جلو قنسولخانه انگلیس است که اهل شهر به تعریض آن را «دخترهای قنسول» مینامیدند. (سووشون، دانشور: ص ۶۵ و ۷۶).

پیرامون قصه‌های عامیانه شیراز بایست دانست در گذشته معمولاً مادر بزرگها و مادرها برای نوه‌ها و بچه‌هایشان قصه میگفتند. در دوره پهلوی اول، برخی شیرازیها شب‌های تابستان بر پشت بام میخوابیدند و مادرها برای بچه‌ها قصه میگفتند. (کوچه زنبورک‌خونه، ندیم: ص ۱۶۵). قصه‌ها معمولاً سینه به سینه از نسلی به نسل دیگر منتقل میشد. گاهی مادری به فرزندش میگفت: «مگه من کم واست قصه گفتم؟ میخوام تو هم یه روزی که بچه‌دار شدی همون قصه‌ها رو واسیه بچه‌ها تعریف کنی». (چراغ آخر، چوبک: ص ۹۰). اما با آمدن رادیو کم‌کم صدای رادیو جای قصه‌های مادر بزرگها را گرفت و یا حداقل از میزان قصه‌ها کاسته شد. (دیو، فقیری: ص ۵۰).

۱- چوبک نیز به دختران صاحب‌اختیار اشاره کرده است: «دم دخترای صاحب اختیار، با پای پیاده زدیم تو رودخونه. رودخونه آب داشت». (سنگ صبور، چوبک: ص ۲۵).

برخی باورهای عامیانه نیز وجود داشت مبنی بر این که «هر کس قصه گوش کند آواره میشود». (همان: ص ۵۱). با وجود این پیرامون قصه‌های عامیانه شیراز در یکجا به «قصه نارنج و ترنج» (همان: ص ۴۰) و در جای دیگر نیز به قصه «ننه بچه خمیره، ننه خدا کریمه» اشاره شده، (بارونی، فقیری: ص ۱۴۵) ولی خود قصه‌ها بیان نشده است. یکی از قصه‌هایی که به صورت دقیق بازتاب داده شده، قصه «قور قوری» است که با لهجه شیرازی بیان شده و در خلال آن برخی ابیات و اشعار عامیانه نیز به چشم می‌خورد. در این قصه، پسری به نام احمد به واسطه دوستی با یک قورباغه و دادن کلوچه و مسقطی به او، از سوی مادر خود مورد شماتت قرار می‌گیرد و در نهایت به جای دوستی با قورباغه از او می‌خواهد زنی برای خود اختیار کند. (کوچه زنبورک‌خونه، ندیم: ص ۸۳-۸۶).

۳- ترانه‌ها، شعرها و تصنیفها

ترانه‌ها، شعرها و تصانیف یکی از مؤلفه‌های مهم ادبیات عامه به شمار می‌روند که در ادبیات داستانی معاصر بازتاب زیادی داشته است. در «قصه عینکم» به پیرزن کازرونی اشاره شده که کارش روضه‌خوانی و نوحه‌سرایی برای زنان شیراز بود و در «عید عمر»، «تصنیفهای بند تنبانی» می‌خواند. (شلوارهای وصله‌دار، پرویزی: ص ۳۷). از «دختران صاحب اختیار» (همان ستونهای بدقواره) به جای متر و اندازه نیز استفاده می‌شد. در داستان «پالتو حنائیم» به برف سنگین زمستان ۱۳۵۷ش شیراز اشاره شده که «شیرازیان شوخ و چکه» را به یاد برف زمان صاحب‌اختیار انداخت و برای آنکه میزان آن برف نمایان گردد این شعر را ساختند: «به سال هفتاد، چه برفی افتاد، به حق این پیر، به قد این میل». (همان: ص ۴۵).

بچه‌های دروازه سعدی برای هر اتفاقی که در شیراز می‌افتاد شعر می‌ساختند. مثلاً وقتی سیف‌القلم^۱ در دوره رضاشاه عده‌ای زن بی‌گناه را با سیانور مسموم کرد و نظمیه نتوانست قاتل را پیدا کند و سرانجام زنی موفق شد از دست سیف‌القلم فرار و ماجرا را علنی کند و قاتل را گیر اندازد، بچه‌های دروازه سعدی نظمیه را مسخره کرده و این تصنیف را در هجو تشکیلات نظمیه مملکتی ساختند: «آقای سیف‌القلم زن خفه کرده، سرپست آژان سگ بچه کرده». (همان: ص ۴۵). در واقع به زودی ماجرای قتل زنها با تصنیفهای طنز به ماجرای ساده تبدیل شد: «میزم شفیع بیچاره، خونشو داده اجاره، رفته پی اجاره، دیده در میارن جنازه؛ آمم شفیع بیچاره، خونشو داده اجاره، بدو برو غله (اجاره بها) بوسون، خونت شده قبرسون»؛ «سیف‌القلم گفته به آواز لری، سه تا خر دارم و سیصد تو گُری،

۱- دکتری ایرانی‌الاصل تحصیل کرده در هندوستان که در دوره رضاشاه حدود ۱۱ زن را در شیراز با سیانور به قتل رساند.

سیف‌الکلم کاری که نکرده، بروی خوشمزگی زن خفه کرده؛ «سیف‌القلم من، آش کلم من، بی گه لگنم من» (کوچه زنبورک‌خونه، ندیم: ص ۹۸ و ۹۹). همچنین وقتی کارخانه نساجی در شیراز دائر شد، به کارگرها مزد قلیلی میدادند و چون غالب این کارگران ساکن دروازه سعدی بودند، تصنیفی در هجو نساجی ساخته شد: «بیل و کلنگ و تیشه، نساجی نون نمیشه». (شلوارهای وصله‌دار، پرویزی: ص ۸۲).

کودکان در یکی از رمانها ترانه «آوردنش آوردنش، دست عروس سپردنش» را میخواندند که مخصوص مراسم عروسی در شیراز بود. (سووشون، دانشور: ص ۲۵۷). یک مرد نقاش نیز موقع رنگ‌آمیزی این ترانه شیرازی را میخواند: «ول (محبوب) شیرازیم، خوابی و نالی، بیا قسمت کنیم دردی که داری، بیا قسمت کنیم نیمش به من ده، که تو کوچکتری، طاقت نداری». (طبل آتش، شیرزادی: ص ۶۳). در داستان «سه یار دبستانی» این تصنیف ذکر شده است: «لب بون اومدی گهواره داری، هنوز من عاشقم تو بچه داری» (شلوارهای وصله‌دار، پرویزی: ص ۱۳۲-۱۳۶). از آنجا که «چای را محض ریش سفید قند میخورند»، لذا در ترانه‌های محلی هم ردپای قند پیدا بود: «تو قند داری و من خرما می‌چهرم، بیا سودا کنیم خرما به قندت». (بارونی، فقیری: ص ۱۸۵).

پیرامون قانون اتحاد شکل^۱ که در دوره رضاشاه اتفاق افتاد نیز برخی تصانیف محلی در شیراز ساخته شد. در واقع به دنبال اجرای قانون اتحاد شکل، در شیراز جنجال شکل گرفت و محافل مختلف زیر بار آن نرفتند. دسته‌های محلی راه افتاد. «یک علی درازی بود که به قول امروزها آشوب‌طلب و اخلاک‌گر بود.» علی دراز معروف به «نه نه بچا» بود. چوبی درازتر از قد خود به دست می‌گرفت، سر کوچه می‌ایستاد، شعری یا تصنیفی میخواند. در ماجرای قانون اتحاد شکل نیز علی دراز کف زنان جلوی دسته‌اش حرکت میکرد و این تصنیف را میخواند: «دسمال آبی نمیخوایم، حاکم بایی نمیخوایم، کلاه فرنگی نمیخوایم». (شلوارهای وصله‌دار، پرویزی: ص ۹۲ و ۹۳).

لالایی محلی نیز در داستانها کاربرد داشته است: «لالا لالا گل فندق، ننه رفته سر صندوق». (شهری چون بهشت، دانشور: ص ۱۲۹). «لالالالالالالالای کبک مستم، میون کبکها دل بر تو بستم، تموم کبکها رفتند به بازی، من بیچاره پا بست تو هستم، لالائیت میکنم تا زنده باشی، کنیز حضرت معصومه باشی، کنیز حضرت معصومه قم، که تا صبح قیامت زنده باشی». (اجاق کور، فقیری: ص ۴۲ و ۴۳).

۱- در هفدهم تیرماه ۱۳۱۴ کلاه لبه‌دار اجباری شد. این قانون، کلاه پهلوی را با کلاه «فرنگی» جایگزین میکرد؛ کلاهی که به واسطه لبه‌اش مانع از سجده مؤمنین به هنگام عبادت میشد. اجرای این فرمان، سرسختانه پیگیری شد. (تاریخ ایران مدرن، آبراهامیان: ص ۱۷۳).

در عروسیهای شیراز ترانه‌هایی خوانده میشد که به «واسونک» معروف بودند. از قبیل: «کی بحجله کی بحجله؟ شازده دوماد با زنش، کی بگرده دور حجله، خواهر کوچیکترش ... ک...ل...ل...ل...ل...ل...ک...ل...ل...ل...ل...ل...». (همان: ص ۴۴ و ۴۵). «کوچه پیچه، بله، عروس کوچیکه بله، دس به زلفش نزنین، مرواری پیچه، بله». (همان: ص ۴۹). «خانم عروس روی تخته، دور تختش گل زنید، همه تون بیگید مبارک، قیچی بر رختش زنید ... من شنیدم خانم دوسی یل مخمل میخرید، این مغازه رو به قبله رخت رودم میبرید، یل مخمل سر میخه من خودوم میدوزمش، هر که شد زن کاکام مثل گل میبوسمش، رخت کاکام رو سرم بود تا کنار باغ نو، باغ نو پر غنچه بود و زن کاکام بچه بود». (کوچه زنبورک‌خونه، ندیم: ص ۱۲۶ و ۱۲۷). «این برنجوی چل منی و چل و چار آبش میاد، عروس ما بچه ساله سر شب خوابش میاد». «چه خوشه فصل بهار و چه خوشه عیش برار، چه خوشه بلبل بخونه تا ببندیم حجله را». «اومدیم حجله ببندیم نیمدیم سیل بکنیم، آتیشو بنداز سماور تا که چویی میل بکنیم». (همان: ص ۱۲۸؛ بارونی، فقیری: ص ۱۲۸). «یه دری و دو دری و سه دری و پنج دری، شازده دوماد توش نشسته میکنه کلونتری، شازده دوماد توی حجله بوسه بر گل میزنه، خانم عروس توی حجله بانگ بلبل میزنه، ابر اومد بارون گرفت و آب اومد دالون گرفت، سوریا گوین مبارک کار ما انجوم گرفت». «کوچه تنگه بله، عروس قشنگه بله، دست به زلفش نزنین مرواری بنده بله». (خانه‌ای که آتش گرفته بود، شاپوریان: ص ۱۷-۲۰).

در عروسیها گاهی «گُلْم، گُلْم، یار گلابتون» و «عزیزم برگ بیدی، برگ بیدی...» را میخواندند. (سووشون، دانشور: ص ۷-۱۱). در نمایش خاله مومو^۱، که در عروسیها انجام میشد، یکی از زنان متکایی کوچک را زیر لباس و روی شکمش جا میداد و خود را به شکل زن حامله‌ای درمیآورد. این زن حامله در واقع همان خاله مومو بود. یکی دیگر از زنان نقش ماما را بازی میکرد. در این نمایش ابیات چندی تکرار میشد: «خال مومو، عدس پلو، بخور و بدو، تو باغ نو». «خاله جون قربونتم حیرونتم آتیش سر قلیونتم؛ خاله جون چرو نمیزیایی خاله جون چن ماهه داری». «سه ماهه عروس چهار ماهه داره، خاله چرو نمیزیایی». «ای بر دلوم اوفینا، او بر دلوم اوفینا، وای کمرم اوفینا، خاله رختک ندارم». «مامای پیر بچه رو بگیر، بچه در اومد باباش نیومد، ترسیم که یاغی باشه فکر بچه نباشه». (کوچه

۱- در یکی دیگر از داستانها نیز به «خاله مومو» اشاره شده است: «خاله مو مو مو، رو رو رو، عدس پلو، ماش پلو، تو باغ نو، چن ماه داری، خاله جون چرا نمیزیایی؟ خاله جون قربونتم، حیرونتم، رفیق راه کرمونتم، صدقه بلا گردونتم، آتیش سر قلیونتم، تو کوچه میری کفش پاتم، تو خونه میای زن باباتم، شش ماهه عروس شش ماهه دارم، خاله جون حالی ندارم». (سنگ‌صبور، چوبک: ص ۲۱۳).

زنبورک‌خونه، ندیم: ص ۱۳۷-۱۴۰). در نمایش «هوو هوو دارک» نیز این ابیات خوانده می‌شد: «هوو هوو دارک به خودوم، سنگ سه چارک^۱ به خودوم، روزی که هوو نداشتم چه روز خوبی داشتم». «یه پیشی دوشتم اِقْزِه (این اندازه)، هوو کردش اِقْزِه». (همان: ص ۱۴۱ و ۱۴۲).

از دیگر ترانه‌ها میتوان به این موارد اشاره کرد: «عجب آب و هوایی داره شیراز، پسین دلگشایی داره شیراز، پسین دلگشا و صبح سعدی، عجب شاهچراغی داره شیراز، بدردم بدردم، چو نارنگی میون برگ زردم». (اجاق کور، فقیری: ص ۱۱۷ و ۱۱۸). «السون و بلسون، دعای اکبرو رو برسون، اگه نشسه پاشونش، اگه وایساده بدوونش، قندش کن و راجونه، فلفل با سیاهدونه، بحق شاه مردون، بیاندازش تو این خونه». (همان: ص ۸۵). «بلندی سیل عالم میکنم من، یار جونی؛ نظر بر دوس و دشمن میکنم من، یار جونی؛ یکیم شب دیگه مارو نگه‌دار، یار جونی؛ که فردا دردسر کم میکنم من، یار جونی؛ مهربونی؛ بقربونت میرم تو که نمیدونی؛ سر دو دو میرم خونیه فلونی، یار جونی؛ صدای نی مییاد، نالیه جوونی، یار جونی؛ عزیز من، دلبر من، ازین گوشه لبات کن منزل من...!». (سگ ولگرد، هدایت: ص ۱۰۷). «قربون خدا و رحم بنده، کلنجا اومده ترمه ببنده، حالا دیگه خاک تو سرم شد، خجیجه کهنه جیم بزرگترم شد». (بارونی، فقیری: ص ۱۴۷). «همه چیم قربون تو غیر از تفنگم، مو سرباز دولتم میخوام بجنگم؛ مستم، مستم، مستم، برنو کوتاه تو دستم، بیا بریم شاهچراغ عهدی ببندیم، هر کدوم عهد بشکنیم کمر نبندیم؛ مستم، مستم، مستم، برنو کوتاه تو دستم، دخترتون گلون گلون میرن او انبار، دل میگه راشو ببند کوزشو وردار؛ مستم، مستم، مستم، برنو کوتاه تو دستم». (کوچه‌باغهای اضطراب، فقیری: ص ۹۳ و ۹۴). «خودم سبز و که یارم سبزه پوشه، توی گود عربون گل میفروشه. گلی از دست من وردار و بو کن، میون هر دو زلفونت فرو کن». (سنگ صبور، چوبک: ص ۲۱۵). «عزیزم باغ بودم جای تو خالی، به دل مشتاق بودم جای تو خالی، عزیزون همه در باغ بودند، عزیزم تو نبودى جای تو خالی، به دردم، به دردم، چو نارنگی میون برگ زردم؛ انار میشم، انار دونه میشم، بقربون ول (محبوب) چار شونه میشم، همه میگن برو ترک ولت کن، چطور ترکش کنم، دیوونه میشم، به دردم، به دردم، چو نارنگی میون برگ زردم». (بارونی، فقیری: ص ۱۲۸).

۱- «هن» یکی از اوزان شیراز در قدیم بوده است. یک چهارم من را «چارک» میگفتند. (شیراز از گل بهتر، سمندر: ص ۱۵۲).

نتیجه‌گیری

انعکاس مقوله‌های مرتبط با ادبیات عامیانه شیراز مانند لهجه شیرازی، لهجه داشها و لوتیها، متلها، ضرب‌المثلها، ترانه‌ها، قصه‌ها، تصانیف محلی و ... در ادبیات داستانی معاصر فراگیر بوده است. در واقع ادبیات داستانی محل مناسبی برای حضور بسیاری از عناصر زبانی از جمله زبان عامیانه، محلی و بومی بوده که در این میان استفاده از لهجه شیرازی در سووشون، شهری چون بهشت، اجاق کور، کوچه زنبورک‌خونه و سنگ صبور نسبت به دیگر آثار بیشتر بوده است. ضرب‌المثلها نیز که معانی فراوانی را در لفظی اندک جمع میکنند به ویژه در نوشته‌های دانشور، فقیری، چوبک و شیرزادی حضور پررنگتری داشته‌اند. برخی از این مثلها خاص شیراز بوده و برخی در شهرهای دیگر ایران نیز مورد استفاده قرار می‌گرفته است. اما به طور کلی متل‌های زیادی در خصوص شیراز در ادبیات داستانی معاصر به کار نرفته است. بیشترین متلها در شلوارهای وصله‌دار و پیرامون دختران صاحب-اختیار، کارخانه نساجی و ماجرای متحدالشکل شدن لباسها در شیراز دوره پهلوی اول بوده است. در خصوص قصه‌ها هرچند برخی باورهای عامیانه وجود داشت مبنی بر اینکه «هر کس قصه گوش کند، آواره میشود»، با وجود این در دو جا به «قصه نارنج و ترنج» اشاره و قصه «قور قوری» نیز با لهجه شیرازی در کوچه زنبورک‌خونه روایت شده است. به طور کلی با آمدن رادیو به تدریج صدای رادیو جای قصه‌های مادربرزگها را گرفت و یا حداقل از میزان اینگونه قصه‌ها کاسته شد. پیرامون ترانه‌ها، شعرها و تصانیف محلی باید گفت به طور کلی در شلوارهای وصله‌دار، سووشون، اجاق کور و بارونی استفاده بیشتری از این ترانه‌ها و تصانیف شده است.

منابع

- تاریخ/ایران مدرن، آبراهامیان، پرواند (۱۳۹۴). ترجمه محمد ابراهیم فتاحی. چاپ یازدهم. تهران: نشر نی.
- اجاق کور، فقیری، ابوالقاسم (۱۳۴۷). شیراز: کانون تربیت.
- بارونی، فقیری، ابوالقاسم (۱۳۶۸). چاپ اول، شیراز: انتشارات نوید.
- باغ مارشال، کریم‌پور، حسن (۱۳۸۶). جلد ۱، چاپ بیست و یکم، تهران: نشر اوحدی.
- چراغ آخر، چوبک، صادق (۱۳۴۴). تهران: نشر علمی.
- چشم اندازی از ادبیات و هنر، ولک، رنه و وارن، اوستن (۱۳۷۰). ترجمه غلامحسین یوسفی و امیر صدقیانی، چاپ اول، تهران: انتشارات معین.
- خانه‌ای که آتش گرفته بود، شاپوریان، رضا (۱۳۴۸). شیراز: کانون تربیت شیراز.
- خانه خانه خودمان، فقیری، ابوالقاسم (۱۳۵۲). تهران: مرکز نشر سپهر.

- خلق روزگار، همایونی، محمدصادق (۱۳۷۰). چاپ‌اول، شیراز: انتشارات نوید.
- خیابان کریم‌خان‌زند، ندیم، مصطفی (۱۳۹۴). شیراز: انتشارات امید دانا.
- درماندگان عشق، کریم‌پور، حسن (۱۳۸۳). چاپ‌هفتم، تهران: نشر اوحدی.
- دیو، فقیری، ابوالقاسم (بی‌تا). شیراز، انتشارات نوید، بی‌تا.
- زمینه فرهنگ‌شناسی، روح‌الامینی، محمود (۱۳۶۵). تهران: عطار.
- سگ ولگرد، هدایت، صادق (۱۳۴۲). چاپ‌هفتم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- سنگ صبور، چوبک، صادق (۲۵۳۵). چاپ‌سوم، تهران: سازمان انتشارات جاویدان.
- سووشون، دانشور، سیمین (۱۳۷۷). چاپ‌چهاردهم، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- سه قطره خون، هدایت، صادق (۱۳۴۳). چاپ‌هفتم، تهران: کتابهای پرستو.
- سیری در جذبه و درد، فقیری، امین (۱۳۵۳). تهران: سپهر.
- شلوارهای وصله‌دار، پرویزی، رسول (۱۳۵۷). چاپ‌دوم، تهران: سازمان انتشارات جاویدان.
- شهری چون بهشت، دانشور، سیمین (۱۳۶۱). چاپ‌پنجم، تهران: انتشارات خوارزمی.
- شیراز از گل بهترو، سمندر، بیژن (۱۳۷۸). شیراز: انتشارات نوید.
- طبل آتش، شیرزادی، علی‌اصغر (۱۳۷۰). چاپ‌اول، تهران: نشر نی.
- فرهنگ اصطلاحات ادبی، داد، سیما (۱۳۹۰). چاپ‌پنجم، تهران: مروارید.
- فرهنگ عامه، تمیم‌داری، احمد (۱۳۹۱). تهران: نشر مهکامه.
- فرهنگ عامیانه مردم ایران، هدایت، صادق (۱۳۷۸). تهران: چشمه.
- قصه‌های رسول، پرویزی، رسول (۱۳۸۴). تهران: آئینه جنوب.
- کوچه باغهای اضطراب، فقیری، امین (۱۳۴۸). تهران: مرکز نشر سپهر.
- کوچه زنبورک‌خونه، ندیم، مصطفی (۱۳۹۵). چاپ‌اول، شیراز: نشر رخسید.
- مدّ و مه، گلستان، ابراهیم (۱۳۴۸). چاپ‌اول، تهران: روزن.
- مطالعات فرهنگی درباره فرهنگ عامه، استوری، جان (۱۳۸۶). ترجمه حسین پاینده، تهران: آگه.
- یازده مقاله در زمینه فرهنگ عامه، همایونی، صادق (۲۵۳۶). بی‌جا: اداره کل فرهنگ و هنر فارس.